جلسه 18 88-87 مکاسب محرمه / تصویر و تمثیل

بسم الله الرحمن الرحيم

# دلایل روایی حرمت تصویر

بحث در تصوير ملك و جن بود و موجودات غير محسوس در حقيقت چند وجه ابتدا براي اختصاص حرمت يا كراهت به حيوان و انسان و عدم شمول نسبت به ملك و جن و بعد در نقطه مقابل دليل هايي مي تواند اقامه شود براي شمول كه از جمله روايات تحف العقول بود.

## روایت تحف العقول

 بعد در ذيل بحث روايت تحف العقول عرض كرديم كه يك مطلب مطرح است و آن نسبت بين روايت تحف العقول و صحيحه محمد بن مسلم است و سوال اين كه اين چه نسبتي است و چگونه بايد بين اين دو جمع كرد؟

مبحث اصولی « **اذا تعدد الشرط و اتّحد الجزاء »**

چون هر دو مفهوم دارد يك تعارضي اينجا پيدا مي شود و به اين مناسبت منتقل شديم به يك بحث كلي اصولي و آن اين بود كه **اذا تعدد الشرط و اتّحد الجزاء** يك بحث اصولي است و اتفاقاً اين بحث اصولي از مباحث مهمي در فقه و درروايات خيلي مصداق دارد كه **اذا تعدد الشرط واتّحد الجزاء**، يك محمول از نوع واحد است و يك جزء است و لي بر دو شرط مترتب مي شود.

### قاعده اعمال نسبت

در بحث اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء آن نكته اصلي و روح سخن در آن بحث اين است كه ما در مواردي كه تعدد شرط و وحدت اجزاء باشد 4 قضيه داريم و نسبت بين منطوق هر يك و مفهوم ديگري را بايد بسنجيم اين روح كلام است، يعني پاسخ ما به آن بحث اصولي اين است كه اگر شرط متعدد شد و جزا واحد بود، يعني دو قضيه داشتيم در حقيقت اين ها به 4 قضيه تبديل مي شوند به دليل وجود مفهوم، چه بايد کنیم بگوييم مفهوم ندارد نه مفهوم دارد حالا مفهوم كه دارد به نحو «واو» جمع كنيم يا به نحو «أو»، مي گوييم اينجا حكم كلي وجود ندارد بايد بين منطوق هر كدام و مفهوم ديگري نسبت سنجي كرد به همان قواعد دو متعارض كه اعمال نسب مي شود و نسبت ها را بايد بسنجيم همان اعمال مي شود همان قاعده اعمال نسبت يعني منطوق هر كدام با منطوق ديگري مخالفت ندارد مفهوم هر كدام با مفهوم ديگري مخالفت ندارد مخالفت و معارضه بين منطوق هر يك و مفهوم ديگري پيدا مي شود چه بايد کنیم؟

 بين اين منطوق و مفهوم ديگري بايد نسبت سنجي کنیم گاهي مطلق است، گاهي من وجه است اگر جايي مطلق شد عام را به مقيد تخصيص مي زنيم. اگر من وجه شد، تعارض مي كنيم ، رجوع به عام فوق يا اصل عملي مي كنيم و لذاست كه اين نظريه در حقيقت نه مطلقاً قابل جمع به «أو» است كه بگويد **اذا خفي الاذان أو الجدران** نه مطلقاً قابل جمع به «واو» است كه بگويد **اذا خفي الاذان و الجدران**.

### جمع با « أو » یا « واو »

بلکه مورد به مورد تفاوت پيدا مي كند، گاهي نتيجه آن جمع «أو» است گاهي «واو» است و علت آن هم اين است كه اگر آن عموم و خصوص من وجه باشد تعارض مي كند تساقط مي كنند و مقيد باشند كه نتيجه اش «أو» است جمع به «أو» مي شود اين حكم يك تفصيل در آن بحث است، نه حكم مطلق به اين كه نتيجه به «واو» مي شود يا جمع به «أو» مي شود اين به لحاظ آن بحث اصولي است كه اگر سوال شود كه اينجا به «واو» يا «أو» جمع شود؟ كه بعضي گفته اند هميشه جمع به «أو» جمع مي شود بعضي گفته اند هميشه به «واو» جمع مي شود.

### نظر آقای اعرافی

 ما مي گوييم نه اين نه آن هميشه تعارض پيدا مي شود بين منطوق يكي و مفهوم ديگري و آن وقت اعمال قواعد تعارض مي كنيم گاهي نتيجه أو گاهي واو مي شود مثلاً در همين اذا خفي الاذان آنجا نتيجه «واو» مي شود چرا؟ براي اين كه بين **اذا خفي الاذان فقصر با اذا لم يخف الجدران فلاتقصر** بين آنها عموم و خصوص من وجه است در آن جايي كه يكي باشد **اذا خفي الاذان و لم يخف الجدرا**ن به عكس آن **خفاء الجدران و لم يخف الاذان**، چون اينجا من وجه است در اين جايي كه يكي مخفي شده يكي نشده است يكي دو صورت دارد يكي اذان مخفي شده، جدران مخفي شده است، يكي جدران مخفي نشده، اذان مخفي نشده است اينها تعارض مي كنند به عام فوق برمي گرديم كه اصل مسأله را اگر بپذيريم اصل در نماز كه ظاهراً درست است اين است كه نماز تمام باشد و لذا نتيجه اش اين مي شود كه كي نماز قصر مي شود و جدران و اذان هر دو بايد مخفي باشد، ولي همين جا اگر عام فوق قصر بود، فرض مي گيريم اگر عام فوق اين بود كه اصل نماز قصر است اين نتيجه اش مي باشد «أو» براي اين كه اين باشد و آن نباشد مي گفت اينها اثري ندارد، عام فوق مي گويد نماز را قصر كن و تابع اين است كه عام فوق به كدام سمت تمايل داشته باشد گاهي نتيجه اش «أو» مي شود، گاهي نتيجه «واو» مي شود گاهي نتيجه ترديد است گاهي جمع است.

البته باید توجه شود که مسأله احتياط نداريم عام دليلي لفظي است، جاي احتياط نيست خيلي كار دارد به احتياط برسيم دليل لفظي چيست؟ اصل در نماز به عنوان قاعده كلي و اوليه و عام قصر خواندن است يا تمام خواندن است.تمام خواندن است و لذا چون تمام خواندن است نتيجه «واو» مي شود كه **اذا خفي الاذان و الجدران** كه باشد هر دو كه باشند اين دو اختلافي ندارد هر دو مي گويند **فقصّر**، اما اگر فقط خفاي اذان باشد اين دو دليل منطوق اين و مفهوم آن تعارض كردند، عام فوق مي گويد اگر الجدران مخفي شود، نماز را تمام بخوانيم ولي اذان مخفي نشود باز هم تعارض كردند و تساقط كردند عام فوق مي گويد تمام بخوانيد.

دليل لفظي ما در اينجا، اگر خفاي اذان و جدران هر دو باشد اينها با هم حكم را روشن كردند اما اگر اذان مخفي باشد ولي هنوز ديوارها پيدا است. يا ديوارها مخفي شده ولي صداي اذان هنوز مي رسد اين كه يكي است ديگري نيست دو صورت دارد در اينجا چون دليل فوق بخاطر تعارض در ماده اجتماع ساقط شده اند اينها هيچ، چه كار کنیم، گويا اصلاً دليلي اين جا نداريم، اصل در نماز اين است كه تمام مي شود عام فوق مي گويد نماز را تمام بخواند مگر آن جايي كه ثابت شود قصر است. چون اصل فوق تمام است و لذا احدهما كافي نيست كه نماز قصر شود ولي نه بخاطر اين دليل لفظي ولي بخاطر اين كه اينها ساقط شده اند دليل عام بالاتر اين طور گفته است.

دليل استشهادي، نه اين دليل. يعني اصلاً اين بحث احتياط و.. مراحلي است كه ما دليل لفظي نداشته باشيم با شرايط خودش، نه اينجا عام فوق داريم، عام فوق كه نداشته باشيم، آن وقت رجوع به اصول عمليه مي كنيم كه باز هم در هر جايي اقتضاي خاص خودش را دارد و اين جا البته ممكن است اگر اصل عملي نباشد، بگوييم جاي احتياط است. احتياط كه شود بايد جمع کند، اگر بگوييم جاي احتياط است، بايد جمع کند، هم قصر و هم تمام بخواند.

### جمع بندی

طلبه: ديروز فرموديد اين از قضايايي است كه تعدد الشرط و اتّحد الجزاء كه قابل جمع نيستند عام وخاص مطلق.

استاد: نه، در بحث خودمان گفتيم نه اين بحث، بحث خفي الاذان كه من وجه است ديروز جدا كردم، گفتيم بعضي جاها من وجه است، بعضي جاها مطلق. در خفي الاذان و خفي الجدران كاملاً معلوم است كه من وجه است، يعني هم قبول دارند و جاي ترديدي نيست. اذا خفي الاذان با اذا لم يخف الجدران اين دو تا من وجه است. آنجا خفي الاذان و خفي الجدران، اين ماده افتراق اين است، اذا خفي الاذان وخفي الجدران آن ماده افتراق است و اين منطوق اين است اذا لم يخف الجدران و لم يخف الاذان باز ماده افتراق اين است كه اينجا تعارض نيست، ولي اذا خفي الاذان و لم يخف الجدران هر دو مصداق دارند، آن مي گويد قصّروا، لاتقصر، تعارض و تساقط مي كنند، تأكيد كرديم بين دو منطوق هيچ مشكلي ندارد، بين دو مفهوم هم مشكلي ندارد، منطوق هر كدام را با مفهوم ديگري بسنجيم، ما مي گوييم اينجا جايي نيست كه بصورت كلّي بگوييم «أو»، يا «واو». ما مي گوييم بايد منطوق هر كدام را با مفهوم ديگري بسنجيم بعد اين سنجش گاهي نتيجه اش من وجه است، مثل همين بحث خفي الاذان وخفي الجدران، من وجه كه شد، تعارض مي كند در ماده اجتماع، تساقط مي كند، عام فوق اگر نبود، اصل عملي گاهي عام فوق يا اصل عملي نتيجه اش اين است كه هر دو علامت بايد باشند، گاهي نتيجه اش اين است كه يكي از اين دو كافي است، نتيجه گاهي «أو» است، گاهي «واو». اما اگر مطلق باشد، بنابر يك احتمال در آن وقت مفهوم يكي مي شود مطلق و منطوق ديگري مقيد، مطلق و مقيد كه باشد، تقييد مي خورد و نتيجه اش «أو» است. اذا تعدد الشرط يك بحث اصولي بود و اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء اينجا سه چهار نظريه وجود دارد كه در كفايه و غيره مي بينيم كه مهم آنها اين دو نظريه «أو يا واو» است، نتيجه تفصيل است.

عرض ما اين است كه در اين موارد ما هيچ قاعده اي نداريم كه به «أو» جمع کنیم يا به «واو» جمع كنيم، اصل ادبي نداريم چون چهار قضيه است هر منطوقي با مفهوم ديگر نوعي تعارض دارد، چه بايد کنیم؟ بايد قواعد تعارض اعمال كنيم.

قواعد تعارض اين است كه اينها نسبتشان من وجه است، يا مطلق اگر مطلق باشد، مطلق را به مقيد تقييد مي زنيم، نتيجه اش هم أو مي شود، اگر من وجه باشد، تعارض مي كند در ماده اجتماع، تساقط مي كند عام و اصل عملي فوق را بايد ببينيم كه گاهي نتيجه اش« أو »است و گاهي «واو». ولذا حكم واحدي در بحث اصولي نمي پذيريم كه همه جا بگوييم شرط متعدد به جزاء واحد بود به «أو» جمع كن أحدهما كافي است يا هر دو. مطلقا چنین نيست كه بگوييم احدهما كافي است و يا هر دو بايد باشد. بايد قواعد تعارض اعمال كرد، قواعد تعارض هم مسير مشخصي دارد كه بايد آن مسير مشخص را طي كرد و نتيجه «أو» يا «واو» يا احدهما مطلق نيست، گاهي اين است و گاهي آن. اين بحث بسيار مهمي است كه در اصول بايد اين گونه كرد. احتمالاً مرحوم آقاي تبريزي همين را مي فرمودند.

## قاعدۀ تعارض در صحيحه محمدبن مسلم

 در بحث هايي كه وجود داشت اصل بحث اين است و نظر اين نظر است كه اين نظريه هيچ يك از سه چهار نظريه مشهور نيست بلكه مسير آن يك مسير ديگري است و نتيجه اش تفصيل در آن بحث است. اين بحث در فقه و بحث هاي روايي و حديثي خيلي مصداق دارد، بحث مصداقي خودمان كه آن تابع اين است كه ما اين چهار قضيه اي كه داريم نسبت هايشان را چگونه بسنجيم اينجا به اين شكل بود كه صحيحه محمدبن مسلم دو قضيه به ما مي داد چون مفهوم و منطوق داشت:

### جمع با « أو »

 يك قضيه بود كه اگر تصوير صورت حيوان نباشد، اشكال ندارد، مفهوم هم بود كه اگر صورت حيوان بود اشكال دارد. دو قضيه بود كه اگر صورت حيوان است اشكال دارد و اگر صورت حيوان نيست **لا مانع فيه**، اين دو قضيه روايت تحف العقول هم بر فرض اين كه سند را بپذيريم آن هم دو قضيه داشت كه اگر صورت روحاني و ملكي باشد، اشكال دارد و اگر نباشد اشكال ندارد، آن وقت ما بايد نسبت هر يك از اين مثبت ها با منفي مقابل خودش بسنجيم. از صورت **حيوان و لم يكن صورة روحانية**، اگر صورت حيوان است اشكال دارد و اگر صورت روحاني نيست اشكال ندارد اينجا اگر ما بين اين قضيه مثبت اين و نافي اين، عموم و خصوص مطلق بگيريم كه بعضي اين طور تصور كردند، يا سيد يزدي مي گويد در يك طرف مطلق و در يك طرف من وجه، آن وقت اين طور مي شود قضيه مي گويد اگر صورت روحاني نبود اشكال ندارد، اين مي گويد دو صورت دارد يك وجه صورت حيوان است، يك وجه صورت حيوان نيست، مي گوييم اين مطلق است و آن مقيد به آن مي شود. اگر صورت روحاني نيست اشكال ندارد مگر اين كه صورت حيوان باشد، آن قضيه مي گويد اگر صورت حيوان نيست اشكال ندارد، مقيد مي شود مگر اين كه صورت روحاني باشد به منطوق ديگري اين طوري مطلق و مقيد مي شود و نتيجه اش هم جمع به «أو» است يعني اگر روحاني باشد، يا حيوان باشد، احدهما باشد هيچ چيز و اين آن تصويري بود كه ديروز عرض مي كرديم عموم و خصوص مطلق است.

### صور مشترک

 اما در اينجا ممكن است كه كسي طور ديگر بگويد، بگويد اينجا عموم و خصوص من وجه است. علتش اين است كه مي شود يك تصوير هم تصوير حيوان باشد،‌ هم ملك باشد، اگر در آنِ واحد يك تصوير است، هم مي تواند براي حيوان باشد، هم مي تواند براي ملك باشد. آن وقت نسبت ها عموم و خصوص من وجه مي شود براي اين كه اين كه مي گويد اگر صورت انسان باشد، هم زمان مي تواند صورت ملك هم باشد، مي تواند نباشد، فلذا عموم و خصوص من وجه پس با ملاحظه اين كه مي شود اگر اين فرض را بپذيريم كه يك چيز هم مي تواند صورت ملك باشد، هم صورت حيوان، يعني مي تواند حالت مشترك باشد، اگر اين را بپذيريم نسبت ها من وجه مي شود، اگر بگوييم اين واقعيت خارجي، روي اين اثر مي گذارد، اگر بگوييم نه، هر تصويري يا تصوير حيوان است يا تصوير ملك، ديگر نمي تواند در آنِ واحد هم اين باشد، هم آن، اگر اين بگوييم نسبتها مطلق مي شود، اگر بگوييم نه، مي شود در آنِ واحد يك تصوير، هم تصوير ملك باشد، هم تصوير حيوان، ‌نسبت ها من وجه مي شود و تعارض و تساقط مي كند. عام فوق البته باز مي گويد در آنجا آن حرام است نتيجه در اينجا يكي مي شود و نتيجه جمع به «أو» مي شود اين هم حالا تفصيل بحثي است كه ما در اينجا نتيجه مي گيريم همان من وجه است مثل آنجاست با توجه به اين كه يك صورت مي شود هم صورت حيوان باشد و هم ملك. و در آنجايي كه صورت حيوان باشد و صورت ملكي نباشد، ماده تعارض مي شود و تساقط مي كند وعام فوق مي گويد اشكال دارد و نتيجه هم احدهما مي شود اگر حيوان باشد یا ملك باشد اشكال دارد.

## تعریف فلسفی تصویر

طلبه: صورت ذهني دو صورت خلق مي كند، آن يك مطلب ديگري است كه..

استاد: اصلاً تصوير شبه است، ما لم يتشخص لم يوجد، به لحاظ وجود خودش است، نه وجود نسبي آن، با مقايسه با چيز ديگر. شبه هيچ مانعي ندارد، حكايت شبَهي است، شَبَه هيچ معني ندارد. اين نكته را دقت كنيد. بحث اين است كه آن نقشي كه شما مي كشيد، همه عالم هر فيلسوفي مي گيود نقش شبهي از چيزي است، شبه مي تواند در آنِ واحد، شَبه دو چيز يا ده چيز باشد، چه مانعي دارد، چون مبهمش مي كند يا مي آيد روي مشتركش، يا مي آيد دو زاويه به آن مي دهد.

**الشيء مالم يتشخص، لم يوجد،** يعني وجود شيء في حدّ نفسه، ولي اين كه در وقت مقايسه با چيز ديگر اين بتواند شبه دو چيز، سه چيز باشد ، هيچ مانعي ندارد، ‌شبه مي تواند در آنِ واحد، شبه دو يا سه چيز باشد.

شبه مي تواند نوع باشد،‌ لم يتشخص لم يوجد كه مي گويند شخصي باشد، فرد باشد، در حالي كه اين مي تواند تصوير نوع باشد، حتي در صورتهاي ماهوي واقعي مي تواند صورت كلي باشد، ما مفاهيم كلي اي كه داريم، كلي در خارج نداريم ولي حاكي از كلي است، ولذا آن مالم يتشخص لم يوجد به حساب وجود في نفسه، نه وجود حكايتگر، حتي در حكايتهاي واقعي هم كه **الشيء غيركون في اعيان كون بنفسه**.. آنجا هم مي شود كلي را نشان دهد. شبَه كه بيايد در آن وقت خيلي دست بازتر است، حالا اگر بخواهيم در فلسفه اش هم برويم حرف هايي وجود دارد كه بايد دقت كرد.

 به هر حال به نظرم مي آيد چون اگر نمي شد در آنِ واحد اين صورت را حكايت کند، آن وقت عموم و خصوص مطلق مي شد ولي چون مي تواند دقت کنید اين قضايا را متوجه مي شويد كه عموم و خصوص من وجه مي شود تعارض و تساقط مي كند، عام فوق هم اين است كه تصوير اشكال دارد ولذا اين باشد يا آن دو، هر دو اشكال دارد و نتيجه اش اين مي شود كه تصوير ملك و جن اشكال دارد چه تصوير خاص باشد، چه تصوير مشترك.

همان عموماتي كه اين قيدها در آن نيست، تصوير به طور كلي اشكال دارد، عام هاي فوقي كه رواياتي داشتيم كه مي گفت..

 طلبه: سند دارد؟

استاد: من در عرض ديروز گفتم همه اينها تسلّم است، تسلّم بنابر بحث حرمت بله، اين بحث ها بنابر كراهت فرض دارد، بعضي را قبول مي كرديم، مي گفتيم حمل بر كراهت مي كرديم، حالا اگر هم نباشد، ‌تسلّمي است.

همه داريم فرضيه اي حرف مي زنيم و دو سه فرض را پذيرفتيم والا اگر بخواهيم وارد اين بحث ها نشويم مي گوييم تحف العقول را قبول نداريم، سندش را، هيچ كدام از اينها دلالت بر حرمتش حتي مجسمه ذي روح را قبول نداشتيم، منتهي روي آن فرضي كه فتواي مشهور كه اين مباحث را پيش آورديم اين هم در بحث مقايسه اينجا بود.

## اطلاق روایات بر ملک و جن

يك مطلب ديگري براي تأييد اين كه اين بحث ها ولو اين كه روايت تحف العقول را چون سند ندارد كنار بگذاريد، اگر آن هم نداشته باشد باز دليل اول ما اين بود براي شمول روايت تحف العقول بود، منتهي چون ديديم يك تعارضي دارد بحث تعارض را هم مطرح كرديم نقشه كلي بحث ما دستمان باشد، ابتدا دو سه وجه آورديم براي قول به عدم شمول للملك، بعد گفتيم وجوهي كه براي شمول اين بحث نسبت ملك و جن مي آيد كه اين بخش دوم دليل اولش، روايت تحف بود و به مناسبت نسبتش با آن روايت اين بحث ها را مطرح كرديم.

## حرمت يا كراهت در مجسمه سازي

 حالا وجه دومي كه براي شمول مي شود مطرح كرد، كه بگوييم حرمت يا كراهت در مجسمه سازي و احياناً نقوش شامل ملك و غيره مي شود. اين وجه دوم است كه بگوييم نتيجه وجه يك نوع تفصيل است نه مطلق ولي شمول را به يك نحوي مي گويد.

## مجسمۀ موجودات ماورائی

 بگوييم كه اين تصويرهايي كه صاحبان هنر تنديس سازي و مجسمه سازي خلق مي كنند براي حكايت از موجودات ماورايي يعني براي ملائكه يا انس، اين تصويرها دو گونه است. اين تصويرها يا مجسمه هاي ملائكه وجن و امثال اينها دو گونه است :

### الف. بدونه قالب طبیعی

 گاهي تصوير يا مجسمه اي است كه آن موجود را حكايت مي كند بدون اين كه در قالب حيوان يا انساني دربياورد يعني با يك شكل هنرمندانه اي مي آيد ملك را يا جن را، در يك عكس، تصوير نقاشي، گرافيك، مجسمه اي نشان مي دهد بدون اين كه آن هيچ شبهي با حيوان و انسان داشته باشد چون بالاخره حيوان و انسان كه ما مي گوييم يك چيزهايي مقوم آن است البته مقوّم شكلش است البته يك چيز واحد مقومش است يا نظريه اي نظير نظريه ويكتن اشتاين در شباهت هاي خانوادگي يعني مجموعه چيزهايي كه باشد كافيست كه اين بحث شباهت هاي خانوادگي ما نظريه اي است كه غربي ها دارند و پانزده سال قبل بحث مي كرديم. از مباحث خيلي مهم است به هر حال وقتي كه انسان يا حيوان مي گوييد يك چيزهايي بايد باشد كه بگوييم اين انسان است يا حيوان، صورت انسان يا حيوان، ملك و جن را كه ما تصوير مي كنيم يك وقت ملك و جن را ما تجسيم يا تصوير مي كنيم در يك شكلي كه برداشت حيوان يا انسان بودن از آن نمي شود، اصلاً در قالب حيواني و انساني نياورده است.

### ب. در قالب طبیعی

يك وقت است كه در قالب يك حيوان و يا انسان تجسيم مي كند، خيلي وقت ها اين طور است يا در قالب يك پرنده تصوير مي كند كه بالي دارد، در عين حال با هنرمندي يك ظرايفي در آن مي گنجاند كه حالت ماورايي پيدا مي كند، ولي بالاخره عرف مي گويد اين يك پرنده اي است كه آن را نشان مي دهد و آن حداقل ويژگي هاي يك حيوان در آن ديده مي شود.

 اين دو نوع تجسيم و تصوير موجودات ماورايي است. در اين گرافيك ها ملاحظه مي كنيد ممكن است در يك وقت آن موجود ماورايي را در شكل بادي نشان بدهد، شكل نوري نشان بدهد، كه اينجا اصلاً بحث حيوان و انسان نيست، يك وقتي نه آن را در قالب مي آورد كه حيوان و انسان است، اين دو نوع است كه با هم فرق دارند اين يك مطلب و يك مطلب ديگر هم اين است كه ما به دليل اين كه موجودات ماورايي يا اين است كه مي گوييم شكلي و شمايلي ندارد يا اگر دارد چيزي نيست كه ما بگوييم بيانات و عبارات و تورهاي مادي به تور بيندازيم و به تصوير بكشيم. اين طور است به خصوص آن نظريه تجرد كه شكل و تصوير و امثال آن نيست.

### تصویر موجودات ماورائی با واسطه

نكته دوم اين است كه هنرمند بخواهد آن شيء را حكايت کند يك واسطه مي خورد يعني اول آن را در ذهن خودش يك تصوير حيوان و انسان يا مادي به آن مي دهد و بعد در قالب تصوير و تجسمي در مي آورد. اين واسطه مي خورد، نكته دقيق و دوم اين است كه در تصوير و تجسيم موجودات ماورايي هيچ وقت شما مستقيم نمي توانيد يك چيز را درست کنید براي اين كه او مستقيم اين چيز را ندارد، شمايلي ندارد، چيزي ندارد از غير مقوله، اين است كه شمايل داشته باشد و تصوير و ظلّي داشته باشد. از اين مقوله نيست، يا اگر باشد كسي نمي تواند آن را احساسي کند. غالباً يا هميشه تصوير و مجسمه سازي امور معقول هميشه با يك واسطه است يعني اول در ذهن، آن را يك شكل محسوسي مي دهد موجود محسوس در عالم ذهن مي كند، بعد يك نقشي در كاغذ مي آورد كه آن موجود محسوس را نشان مي دهد، پس اول آن را يك حيوان يا انسان مي كند ، البته با يك ظرافت هايي كه ويژگي هاي ماورايي هم در آن مي گنجاند و اين تخيل مي كند و در عالم به آن شكل درمي‌ آورد بعد مي گويد من اين را شكل آن قرار مي دهم علي القاعده بايد اين طور باشد، منتهي اين شكل كه به او مي دهد قبل از نقش و تصوير گاهي ابر و باد و انرژي است.

### جمعبندی ؛ « انجام دو حکایتگری در طول هم »

 اين دو مطلب اگر توجه داشته باشيد با هم جمع کنید، آن مطلب كه دو صورت است گاهي حالت حيوان و گاهي حالت انسان به آن مي دهد گاهي غير حيوان و انسان، و نكته دوم جمع بين اين دو بحث و نتيجه اين دو تا اين است كه هميشه ما و هنرمندان براي تجسيم و تصوير موجودات ماورايي كه اشكال و صور ندارند مي آيد اول يك شيء و صورتي براي او فرض مي كند كه اين شكل صورت يا جماد است يا نبات و نور و غيره، يا انسان ويا حيوان و بعد آن امر خيالي را تصوير مي كند. روي كاغذ يا مجسمه اش را مي سازد، اگر توجه داشته باشيد اين بحث جديدي است، اگر اين را بپذيريد شما هميشه وقتي مي آييد تصوير يك ملكي را انجام مي دهيد يا مجسمه اش را انجام مي دهيد هميشه، همزمان داريد يك موجود نباتي، انساني، حيواني، كه خود او هم واسطه براي چيز ديگريست آن را داريد حكايت مي كنيد، در طول هم دو كار انجام مي دهيد يكي اين كه اين تصوير مي كند در كاغذ يا مجسمه نشان مي دهد يك موجود خيالي را كه آن ذو ابعاد ثلاثه است، نور، انرژي و طائر و انسان است و انسان حكايت مي كند از موجود ماورايي، يعني دو حكايتگري در طول هم است، مثل اين كه مي گويد اين وجود مكتوب، وجود ذهني را حكايت مي كند، واسطه مي خورد اين صورت و مجسمه، يك موجود خيالي است كه وجود خيالي، ويژگي انسان و جماد و نور و... حكايت مي كند و آن هم با آن ظرافتي كه وجود ماورايي دارد .

## واسطه در صور موجودات ماورائی

اگر اين بحث را بپذيريم داستان عوض مي شود، همه بحث هايي كه فقهاء كردند اصلاً يك بحث جديدي به ميان مي آيد و داستان را عوض مي كند. اصلاً ما نياز به بحث هاي فني ريز شدن در روايات نداريم كه بگوييم اين روايت معتبر است يا نه؟ آنجا حيوان كه گفته، مقصود ذي روح است يا اين كه حيوان به معناي خاص است يا مي شود الغاء خصوصيت كرد يا نه؟ اين فرايندي كه تا به حال طي كرديم نه اصلاً مي گوييم بدون اينها هميشه مجسمه سازي، يا تصوير گري از موجودات ماورايي و غيرمحسوس يا در قالب تصوير موجودات نباتي و جمادي است كه اشكال ندارد يا در قالب تصويرات حيواني است كه اشكال دارد علت آن هم اين است كه هيچ وقت اين تصويرگري ها تصويرگري هاي محضي نمي تواند باشد، هميشه اين تصويرها و تجسيم ها يك حالت دو پله اي دارد و حتما بايد در قالب انساني بيايد و حيواني و نوري، چيزي امثال اينها.

ديده ايد اين نقاشي هاي قشنگ يا تصويرهايي كه مي كشند از حالت روحي، اصلاً اين خشم و غضب و شجاعت اين چيزهايي كه احوال روحي ما است اينها را بخواهند تصوير كنند شكل وصورت انساني به آن مي دهند در عالم تخيل، و بعد مي ‌آيد نقشي مي كشد عالم ماوراء و ملك و امثال اينها همين طور است. بت ها را كه مي ساختند همين طور بود، ‌يعني يك موجود ماورايي را طبيعي و انساني به آن مي دادند، به اين شكل برمي آوردند.

بنابراين همه تصاوير ملائكه، و جن و غيره، يك تخيل انساني بر آنها مي شود و بعد مجسمه يا نقاشي طراحي مي شود به حيثي كه وقتي انسان آن را مي بيند مي گويد مجسمه حيوان است يا مجسمه انسان، منتهي يك حيوان و انساني كه چنان ظريف و دستكاري شده كه موجود ماورايي را نشان مي دهد، اين عرض جديدي است كه اگر اين را كسي بپذيرد معنايش اين است كه ما اصلاً كاري به اين نداريم، همه عكسها و نقاشي ها كه يك ملكي را نشان مي دهد در واقع همزمان يك حيوان و انساني است، يك پرنده اي يا انساني با يك شمائل بسيار لطيف و ظريفي كه آن را نشان مي دهد يعني همزمان اين تصوير يك انسان است، يك طائر است و در تصوير انسان و طائر كه ديروز هم ايشان اشاره كردند لازم نيست موجود فعلي باشد يا غير تخيلي باشد.

گفتيم انسان تخيلي هم همين است، حيوان تخيلي هم همين است، اين يك انسان و يا طائر تخيلي است كه آن موجود ماورايي و قدسي را نشان مي دهد، آن وقت اگر در قالب انسان و حيواني بيايد اشكال دارد، اگر در قالب نبات و نور و غيره بيايد اشكال ندارد.

طلبه: انرژي و نور هم ديدني است؟

استاد: انرژي و نور هم اگر بگوييم ديدني بود كه نور ديدني است، انرژي انواعي دارد اگر اين عرض را داشته باشيم، دستگاه اين بحث به طور كلي يك تفاوت بنيادي و ريشه اي پيدا مي كند و ما هم در قالب تخيل اين را بعيد نمي دانيم، اين هم وجه دوم است كه وجه جديدي است، وجه سوم هم براي شمول اين است كه بگوييم كسي بيايد اين هم بعيد نيست بگويد ما مجموعاً اين روايات را در كنار هم بگذاريم، يك جا دارد روحاني، و يك جا دارد حيوان، در آن روايت حضرت سليمان دارد **والله ما هي تماثيل الرجال والنساء**، اينها را كه كنار هم بگذاريد مجموعاً حالا ولو اين كه بعضي هم سندشان معتبرباشد، يا نباشد آدم به ذهنش مي آيد كه تصوير و تجسيم يك موجودي كه داراي روح است حيات دارد، اين فرقي نمي كند كه پرنده باشد، حيوان، انسان، ملك و جن باشد، بعيد نيست كه الغاء خصوصيت را آنجا كه مي گويد حيوان بگوييم مقصود روح است، آنجايي كه مي گويد رجال و نساء مي گوييم رجال و نساء نماد و نشانه اي از آن است و آنجايي كه مي گويد روحاني، يعني همين بعيد نيست كه بگوييم الغاء خصوصيت مي شود بنابراين ملك و.. را در برمي گيرد.

عرض آخر ما يكي از دو وجه است يعني يا اين است كه ما بگوييم الغاء خصوصيت مي شود با ملاحظه مجموع روايات، كه لايبعد، يا اين كه دقيق تر همان نقطه قبلي را بگوييم كه اصلاً هميشه كه ماورايي ها را تصوير مي كنيد، همزمان دو مرحله اي داريد شبهه سازي مي كنيد و هميشه در يك قالب حيواني و يا انساني ريخته مي شود.

## دقت فلسفی در فقه

عرض دقيق من اين است كه يك وجود شَبَهي براي او درست مي كنيم، يك صورت سازي شبهي و خيالي درست مي كنيم و بعد مي آييم در وجود نقاشي و كتبي و اينها و اين هيچ مانعي ندارد.

استاد: منتهي ما يك وجود شَبهي و خيالي براي او درست كرديم كه آن غير از اينهاست. آن شبهي و خيالي در عالم ذهن ما محقق شده، يعني وجود ذهني شَبَهي اوست، نه وجود ذهني واقعي او، شبه سازي كرديم و اين كار موجب مي شود كه حكم فقهي هم اين جور شود. مي بينيم كه دقت هاي فلسفي هم به جا كه بيايد، بحث را روشن مي كند، اين جور دقت کنید كه چه جور داريد اين را تصوير مي كنيد. اين نتيجه فقهي خوب دارد.